

تاریخ و رجال





سلمان

سید عطاءالله مهاجرانی

آنچه در پی می‌آید بخش دوم از پژوهشی است که جناب آقای سید عطاءالله مهاجرانی درباره سلمان پارسی صحابی جلیل القدر رسول الله - ص - نگاشته‌اند، بخش اول را در شماره پیشین خواندیم. از این که نام نویسنده بزرگوار در فهرست اشتباه ثبت شده بود و در آغاز مقاله نیامده بود اعتذار می‌جوئیم.

روزبه در روزگار ایران ساسانی

موقعیت ممتاز دهقانان و نیز تساهل نسبت به مسیحیان، دو مشخصه دوران پادشاهی خسرو اول (۵۳۱ تا ۵۷۹ م.) و پادشاهی هرمزد فرزند خسرو انوشیروان است. پادشاهی هرمزد یازده سال طول کشید. (از سال ۵۷۹ تا ۵۹۰ م.) خسرو انوشیروان از تقویت دهقانان و مسیحیان دو هدف عمده داشت. نخست تضعیف خانواده‌های پر قدرت اعیان و دوم تضعیف روحانیان زردشتی. این دو گروه همواره با یکدیگر ارتباطی ویژه داشتند و به عنوان عامل تعیین کننده و تصمیم‌گیرنده در برکناری پادشاهی و نصب پادشاهی دیگر عمل می‌کردند. گرایش خسرو انوشیروان به دهقانان می‌تواند از خانواده مادری او که دهقان بودند نیز تأثیر پذیرد.^۱ پیش از خسرو اول نیز تلاشی برای محدود کردن قدرت و اعمال اراده



موبدان موبد و اعیان برداشته شده بود. تلاش‌هایی محدود و ناموفق؛ به عنوان نمونه یزدگرد اول کوشید قدرت روحانیان و اعیان را کاهش دهد. این تصمیم به برکناری او انجامید و یزدگرد بزهکار نام گرفت. قدرت بی‌مهار روحانیان زردشتی در تار و پود زندگی مردم رخنه کرده بود.

زندگی مردم چنان بود که در شبکه پیچیده امور مذهبی، روحانیان به ناچار در تمامی امورشان دخالت می‌نمودند، به قضاوت می‌پرداختند. فهرست‌های نجومی ترتیب می‌دادند و با رؤیت شعله آتش مقدس از آینده خبر می‌دادند. زندگی هر فرد به مراسم دقیق و کوچکی وابسته بود. در هر گامی که برمی‌داشت ممکن بود ناپاک شود و می‌بایست بلادرنگ ناپاکی را از وجود خود زایل کند و این خود موجب می‌گشت که کاهنان دائماً در زندگی افراد و بویژه افراد ساده و عامی دخالت کنند. این مداخلت و مراسم تطهیر یا پادایب، مستلزم مخارجی بود که بر دوش مردم قرار داشت و منبع درآمد و ثروت روحانیان به شمار می‌رفت.^۲

انوشیروان به روشنی دریافته بود که گسترش نهضت مزدک در میان مردم ریشه در ستم و بهره‌وری روحانیان و اعیان دارد. او هم نهضت را سرکوب کرد که قدرت پادشاهی آسیب نیند و هم کوشید ریشه‌های عدم رضایت را از میان بردارد. جالب است بدانیم که قباد نیز چنین اندیشه‌ای داشت. او نیز کوشید با تکیه بر دهقانان و ترویج آیین مزدک، سررشته گسسته امور را خود در دست بگیرد. لیکن از آنجا که در روزگار او دهقانان به عنوان یک طبقه اجتماعی نمی‌توانستند به عنوان یک تکیه‌گاه مطلوب عمل کنند. قباد در برابر اتفاق روحانیان و اعیان شکست خورد.

انوشیروان پس از سرکوب نهضت مزدک به سازماندهی دهقانان می‌پردازد و از سوی دیگر قدرت موبدان موبد را کاهش می‌دهد. کاهش قدرت روحانیون زردشتی و کاهش اقتدار اعیان، با توسعه موقعیت و قدرت دهقانان میسر می‌شود. موقعیت دهقانان را در این دوره با توجه به اطلاعاتی که در داستان زندگی سلمان آمده است، می‌توان از چند جهت بررسی نمود:

الف: موقعیت اقتصادی

ب: موقعیت سیاسی، حکومتی

ج: موقعیت دینی و فرهنگی

د: موقعیت نظامی

دهقانان در منطقه خود صاحب ملک، اراضی کشاورزی، باغ و اصطلاحاً صاحب ضیاع و عقار بودند، چنانکه سلمان نیز اشاره می‌کند که پدرش او را در جوانی گاه برای سرکشی به املاک می‌فرستاد. دهقانان نماینده حکومت و رئیس ده بودند که مسؤولیت جمع‌آوری مالیات نیز برعهده آنان بود. این نکته از این جهت نیز اهمیت قابل ملاحظه‌ای دارد که انوشیروان هم نظام مالیاتی و هم نظام تقسیمات کشوری و نیز سازماندهی ارتش را دگرگون کرد. از این رو دهقانان در متون درجه اول گاه به معنای رئیس و امیر منطقه و فرمانده نظامی منطقه نیز گفته می‌شود. چنانکه بارتولد نیز معتقد است: امرای جزء را نیز دهقان می‌گفتند. کریستن سن معتقد است: «اسواران» راکه گل سرسبد لشکر ساسانیان بشمارند، باید از این طبقه دانست... اغلب اسواران در زمان صلح در املاک خود زیسته و مشغول زراعت و اداره امور رعایای خویش بوده‌اند.^۳

از این رو داوری مرحوم مینوی که دهقانان را بریء از امور نظامی می‌داند، دقیق نیست. آشنایی استراتژیک سلمان با امور نظامی، خود نشانه روشنی است که دهقانان در سازماندهی نظامی کشور نقش و مسؤولیت داشته‌اند گیرشمن معتقد است سواره نظام در دوره ساسانی به دو بخش سواره نظام سنگین و سواره نظام سبک تقسیم می‌شده است. سواره نظام سبک همان کمانداران نجبای کوچک - در برابر نجبای بزرگ - بودند.^۴ در بخش دوم به تناسب معنای دهقان و مرزبان اشاره شد که مسؤولیت دقیق نظامی دهقانان را تبیین می‌نماید.

در مورد نقش دینی و فرهنگی دهقانان، این نکته بسیار مهم، در داستان زندگی سلمان آمده است که می‌گوید: او مسؤولیت نگهبانی از آتش را برعهده داشته است، که آتش مبادا خاموش شود. این مسؤولیت لزوماً برعهده پدر سلمان که دهقان جی بود، قرار داشته است. فردوسی در شاهنامه خود مکرر از دهقان نام می‌برد، دهقان دانا، دهقان پرمایه، دهقان جهان‌دیده، دهقان سخنگوی، دهقان سراینده و... گواهند که دهقانان نگهبان فرهنگ و آداب و رسوم نیز بوده‌اند.^۵ برتلس معتقد است که دهقانان نگهبانان داستانهای ملی ایران، داستانهای باستانی بوده‌اند.^۶

یعقوبی در تاریخ خود در توضیح پادشاهان پارس و نقد مطالبی که از دید و داوری او



مورد پذیرش نیست، از دهقانان به عنوان گروهی که چنین داستانها یا ادعاهایی را باور ندارند نام برده است.^۷

نقش دینی و فرهنگی دهقانان با امر داوری و قضا یعنی فصل خصومت در میان مردم اثر جدی‌تری می‌یافت.^۸ پیداست ضرورت داشته است که دهقانان به عنوان تکیه‌گاه نظام حکومت انوشیروان و نیز هرمز چهارم از هر جهت آموزش و تربیت لازم را ببینند. مرحوم مینوی درباره تربیت و آموزش دیهگانان مطلبی را در کتاب «تاریخ و فرهنگ» نقل می‌کند که قابل توجه است:

«دیهگانان در هر وقت و زمان بایستی پیش معلمین دینی بخوبی تربیت دیده و تهذیب یافته باشند».^۹

علامه مجلسی در بحارالانوار، در نقل رویارویی علی-ع- با خوارج، دهقان فارسی، آن حضرت را از جنگ با خوارج و حرکت به سوی آنان بازمی‌دارد. می‌گوید طوابع ستارگان نحس است و... شروع می‌کند به توضیح اطلاعات نجومی خود که مثلاً مَرَبِخ در برج ثور است و... که نشانه‌ای از آشنایی دهقانان با نجوم و هیأت است.^{۱۰}

هرمزد چهارم، جانشین انوشیروان، در یک دهه‌ای که پادشاهی می‌کند. در تقویت بیشتر دهقانان و مبارزه با اعیان و روحانیان می‌کوشد. او حتی برخلاف انوشیروان که باور داشت حکومت بر «اجساد» است نه بر «قلبها»، می‌کوشید از حکومت چهره‌ای عدالتخواهانه بروز دهد. به روایت فردوسی هرمزد افراد مؤثر دربار را که در زمان انوشیروان نفوذ گسترده‌ای داشتند مثل ایزد گشسب و برزمهر و ماه آذر را برکنار و زندان می‌کند. ایزد گشسب موبدان موبد بود. پیداست هرمزد با دستگیری او می‌خواسته قدرت موبدان موبد را به عنوان یک نهاد، تضعیف نماید.^{۱۱}

آرنولد توین‌بی درباره قدرت روحانیون زردشتی و سلسله مراتب آنان تفسیر قابل توجهی دارد. می‌گوید نظام قدرت سلسله مراتبی روحانیان زردشتی در ایران ساسانی، هم عرض و همسان قدرت پادشاه بود. در واقع دو نهاد قدرت متوازی وجود داشت. همین توازی در قدرت کلیسا و امپراتوری رم و نیز قدرت فراعنه و روحانیون آمون رِ *Amon-re* در تبس *Thebes* در مصر نیز وجود داشت.^{۱۲}

تساهل نسبت به دیگر ادیان، بویژه مسیحیت در دوران هرمزد، نیز ادامه یافت. به حدی که مسیحیان معمولاً هرمزد را تحسین می‌کردند و شیوه رفتار او با مسیحیان را

می‌ستودند.^{۱۳} تساهل نسبت به مسیحیان در دوران خسرو اول و هرمزد چهارم در ایران همزمان بود با سختگیری ژوستی نین امپراتور روم نسبت به دیگر ادیان و حتی فلاسفه و دانشمندان. ژوستی نین در سال ۵۲۹م. آکادمی فلسفه و فرهنگ یونان را در آتن تعطیل کرد. بسیاری از فلاسفه و متفکرین به عنوان پناهنده به دربار ایران ساسانی آمدند.^{۱۴} در این دوران که در واقع دوران تجدید حیات ایران (revitalisation)^{۱۵} بود. ترجمه از زبان‌های یونانی و نیز سانسکریت رواج تمام داشت. چنانکه می‌دانیم برزو یا روزبه یا بزرگمهر کتاب کلیله و دمنه را در همین روزگار به پهلوی ترجمه کرد. علاوه بر ترجمه بسیاری از کتب پهلوی که برجای مانده است در همین دوره تألیف شده است. چنانکه عده‌ای معتقدند حتی نامه تنسر نیز متعلق به دوره انوشیروان است.

سلوک هرمزد با مسیحیان و سختگیری او با اشراف و روحانیان موجب شد که هیربدان؛ یعنی روحانیان زردشتی، نامه‌ای به هرمزد نوشتند و از او خواستند که به ترسایان بتازد، هرمز نوشت: همچنانکه تخت پادشاهی ما تنها به دو پایه پیشین و بی‌دو پایه پسین باز نایستد، پادشاهی ما نیز با تباه ساختن ترسایان و پیروان کیش‌های دیگر به جز کیش ما، استوار و پایدار نباشد. پس دست از ترسایان کوتاه کنید و بکارهای نیک روی آورید تا ترسایان و پیروان کیش‌های دیگر آن را ببینند و شما را بر آن بستانند و از جان، هواخواه کیش شما باشند.^{۱۶}

عدم رضایت اشراف و روحانیان و گسترش حملات از مرزهای مختلف ایران، جنگ با ترکان و رومیان و سرانجام مرگ هرمزد باعث شد که تحولات اجتماعی و اقتصادی که تجدید حیات ایران نام گرفته است فرو ریزد. پس از آن دهقانان نیز، اهمیت خود را از دید حاکمیت از دست دادند. گرچه پایگاه اجتماعی و سیاسی آنان در نظام حکومتی تا حمله اعراب مسلمان باقی ماند. لیکن آنان به دلیل عدم رضایت از دربار، همکاری روشن و مؤثری با اعراب فاتح داشتند.

در جستجوی پسر انسان

باب برزویه طبیب به روشنی نشان می‌دهد که در روزگار انوشیروان افرادی همان برزویه و یا حتی بزرگمهر دچار چه دغدغه و بحران‌هایی بودند. برزویه سرنوشتی مثل سلمان



دارد. منتهی او از راهی دیگر و با انگیزه‌های دیگر حرکت و کوچ می‌کند و به هند می‌رود و کليلة و دمنه را می‌آورد. پدرش از لشکریان بود و مادرش از علمای دین زردشت. او سخت مورد علاقه و محبت خانواده‌اش بود. تشویق پدر و مادر و آموزش علم طب، او را خرسند و راضی نمی‌کند او در جستجوی یقین گمشده است. سلوک او شروع می‌شود. تصویری که بر رویه از روزگار خود می‌دهد مورد توجه ماست:

«در این روزگار تیره که خیرات بر اطلاق روی بتراجع آورده است و همت مردمان از تقدیم حسنات قاصر گشته با آنچه ملک عادل انوشیروان کسری بن قباد را سعادت ذات... می‌بینم که کارهای زمانه میل به ادبار دارد و چنانستی که خیرات مردمان را وداع کردستی، و افعال ستوده و اخلاق پسندیده مدروس گشته و راه راست بسته، و طریق ضلالت گشاده، و عدل ناپیدا و جور ظاهر، و علم متروک و جهل مطلوب، و لؤم و دنائت مستولی و کرم و مروّت منزوی، و دوستیها ضعیف و عداوتها قوی، و نیک مردان رنجور و مستذل و شریران فارغ و محترم... چون فکر من بر این جمله به کارهای دنیا محیط گشت و بشناختم که آدمی شریف‌تر خلائق و عزیزتر موجودات است، و قدر ایام عمر خویش نمی‌داند و در نجات نفس نمی‌کوشد... تا سفر هندوستان پیش آمد، رفتم و در آن دیار هم شرایط بحث و استقصا هر چه تمامتر تقدیم نمودم و بوقت بازگشتن کتابها آوردم که یکی از آن کتابها این کتاب کليلة و دمنه است.»^{۱۷}

بر رویه جوان، درصدد و در جستجوی نجات نفس خویش است. و ناخرسند از روزگار خود. شگفت این که بزرگمهر نیز در مقدمه حکیمانه و پرنکته‌ای که بر کليلة و دمنه نوشته، همین مضمون را مطرح کرده است که:

«اگر چنانکه باژگونی روزگار است کاهلی بدرجتی رسد یا غافل رتبی یابد بدان التفات ننماید، و اقتدای خویش بدو درست نشناسد. چه نیک بخت و دولت یار او تواند بود که تقبل به مقیلان و خردمندان واجب بیند تا به هیچ وجه از مقام توکل دور نماند، و از فضیلت مجاهدت بی بهره نگردد.»^{۱۸}

بزرگمهر در متنی که به زبان پهلوی از او برجای مانده است نیز نسبت به زمانه خود و شاهان ستمکار تعریض دارد:

«اکنون، من چون کامم کوشش به پارسایی ورزیدن و پرهیز از گناه کردن (بود) - جز آنچه از کنش و فرمایش خداوندان زمان، و دشپاد شاهان برخاسته و بدان چاره‌ای ندارم.»^{۱۹}

روزبه - سلمان - نیز نمی‌توانست ذهن جستجوگر و بی‌تاب خود را در خانه و با آداب و

رسوم آئین زردشت راضی و خرسند سازد، سلمان در شناخت آئین زردشت و رعایت آداب آن، سعی بلیغ نمود. او همواره مسؤول آتشکده جی بود، که مبادا آتش خاموش شود.^{۲۰} چنانکه در نهایت المسؤؤل آمده است:

«در خدمت مجوسیّه می‌بودم و آتش مجوس می‌افروختم که هرگز یک لحظه باز نمی‌مرد» آتش مجوسیت؛ یعنی همان آتش مقدس آئین زردشت که مردن آن به تعبیر «ارداویراف نامه» گناهی بزرگ است و پادافره‌ای سنگین دارد.^{۲۱} واژه مجوس، به معنای آیین زردشت است گرچه در لسان العرب و قاموس المحيط وجه نامگذاری غیرقابل پذیرشی درباره این واژه آمده است،^{۲۲} لکن در این که مجوسیت به مفهوم آتش پرستی است، آنان نیز تردید نداشته، ابن منظور شاهدی نیز نقل کرده است که: «کنار مجوس تستعرا»^{۲۳} واژه مجوس، از همان واژه مُع یعنی روحانی و عالم دین زردشت گرفته شده است. این واژه در یونانی Magos و در لاتین Magus و در آرامی مجوشا می‌باشد.^{۲۳}

در روایات شیعی درباره آیین مجوس و مجوسی بودن سلمان در مرحله نخست زندگی، نکاتی مطرح شده است:

الف: در جلد ۲۲ بحارالانوار دو روایت با دو مفهوم مخالف آمده است که سلمان نخست مجوسی بود بعد مسلمان شد. و دوم این که سلمان مجوسی نبود.^{۲۴} در توضیح روایت دوم که سلمان مجوسی نبود، آمده است که گرچه در ظاهر او مشرک به نظر می‌آمد اما در درون و باطن مؤمن بود.

ب: در گفتگوی مفضل با امام صادق -ع- مفضل از امام صادق -ع- درباره آئین مجوس می‌پرسد. ایشان مجوسیت را تمجّس، گرایش پیدا کردن به سریانیت می‌دانند: **لأنهم تمجّسوا فی السریانیه...** سریانی بیشتر به عنوان یک زبان و یک خط مطرح است تا عنوان یک آئین، که البته این زبان و خط در ایران نیز وجود داشته است چنانکه مانی کتاب معروف خود را به زبان سریانی نوشت و نصیبین مرکز چنین زبان و خطی بود که سلمان نیز سالها در مهاجرت بزرگ خود در آن شهر زیست.

در برخی منابع معتبر و قابل توجه درباره گرایش دینی سلمان و مردم جی نکته‌ای مطرح شده است که شایسته تأمل است. برحسب روایت ابن عساکر در تاریخ دمشق و حافظ



ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء و المزی در تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، سلمان می‌گوید که:

«وکان اهل قریتی یعبدون الخیل البلق وکنت اعرف انهم لیسوا علی شیء...»^{۲۵}
 «مردان قریه من اسبان سیاه و سپید را می‌پرستیدند و من می‌دانستم که آن باور،
 اعتباری و ارزشی ندارد.»

آیا پرستش اسب به عنوان یک اندیشه و رسم انحرافی در آئین زردشت یا در میان مردم مطرح شده است؟ چنانکه در فصل آخر ارداویراف نامه، از قانون‌های نادرست یا راه‌های نادرست در کیش مزدیستان سخن گفته شده است: «تو (ارداویراز)، به مزدیستان بگو که راه اهلائی (= پارسایی) یکی است. راه پوریوتکیشی (= کیش پیشینیان) و دیگر راه‌ها بیراهه‌اند... به همان دین بایستید که زردشت سپیتمان از من پذیرفت و گشتاسب در جهان رواج داد. قانون درست را نگاه دارید و از قانون نادرست بپرهیزید...»^{۲۶}

دکتر زرین‌کوب نیز با توجه به متن ارداویراف نامه، پدید آمدن رسم‌های نادرست و شک و خبط بسیار در دنیای مزدیستان را امری محتمل می‌انگارد.^{۲۷}

روزبه - سلمان - به صراحت می‌گوید که چنین رسمی - پرستش اسبان ابلق - از دید و دوری او اعتباری نداشته است. واقعیت این است که چنین رسمی نمی‌تواند بدون هیچگونه زمینه و وجهی پیدا شود و روایت ابن عساکر و ابی‌نعیم و المزی نیز نمی‌تواند یکسره بدون دلیل باشد.

در اوستا به کرات به این مضمون برمی‌خوریم که اسب موجودی شایسته توجه و نیز مقدس است. وصفی که برای خورشید به عنوان چشم اهوره مزدا در اوستا، در خرده اوستا و یسنه آمده است، خورشید تیز اسب است؛ مثل: خورشید تیز اسب را می‌ستاییم^{۲۸} علاوه بر آن در تیریشث درباره تشر آمده است که او «به پیکر اسب سپید زیبایی با گوش‌های زرین و لگام زر نشان در فروغ پرواز کند»، علاوه بر آن تشر به صراحت به اهوره مزدا در جنگ با آپوش دیو و دغدغه شکست می‌گوید:

«اکنون مردمان مرا در نماز نام نمی‌برند و نمی‌ستایند، چنان که دیگر ایزدان را در نماز نام می‌برند و می‌ستایند.»^{۲۹}

پلوتارک معتقد است که ایرانیان ستاره تشر را که بسیار مورد علاقه آنان بوده است،

می‌پرستیده‌اند.^{۳۰}

آیا پرستش اسبان سیاه و سفید نشانه‌ای از پرستش تبشتر Tistryce, Tistar اوستا نیست؟ ایزدی که سرور همه ستاره‌هاست و در شایسته ستایش و نیایش بودن همسنگ هرمزد آفریده شده است.^{۳۱}

این نکته نیز شایسته توجه است که در ادیان کهن، پرستش اسب به دلیل نقش درجه اولی که اسب در زندگی پیشینیان داشته است، وجود دارد.^{۳۲} چنانکه تصویر و ویژگی‌هایی که در شاهنامه فردوسی درباره اسب رستم - رخس - و اسب سیاوش - شبرنگ - و اسب خسرو پرویز - شب‌دیز - آمده است به روشنی گواه است که اسب موجودی مقدس و گاه مثل رخس همسنگ کار و عمر رستم نقش مؤثر دارد. و یا همانند شبرنگ، اسب سیاوش دانای راز است.^{۳۳} تمامی این موارد نشانه‌های قابل تأملی هستند که نمی‌توان از آن سخن که مردم قریه سلمان - مردم جی - اسبان سیاه و سپید را می‌پرستیده‌اند به شتاب گذشت. وقتی روزبه می‌گوید، پرستش اسبان سیاه و سپید توسط مردم قریه‌اش از دید او امری بی‌اعتبار بوده است، بروشنی پیداست که در ذهن او جوانه‌های شک نسبت به آئین زردشت و باورهای مردم روزگار او درخشیده است.

گرچه ذهنی، در سیر اعلام النبلاء در روایت داستان زندگی سلمان، در موردی که اشاره به پرستش اسبان ابلق شده است آن روایت را مخدوش و بی‌اعتبار و راوی را متروک می‌داند.^{۳۴}

واقعیت این است که در اندیشه و باورهای آئین زردشت در روزگار سلمان، موارد قابل توجهی وجود داشته است که هر کدام شک برانگیز و دغدغه آفرین بوده و اندیشه روزبه جوان را به خود مشغول می‌داشته است، به عنوان مثال آیا برخی رسوم؛ مثل تطهیر با گمیز و رزاولی آخته - بول گاو - به تعبیر وندیداد می‌توانسته است با اندیشه و باور روزبه تناسب و همخوانی داشته باشد،^{۳۵} رسم یا باوری که مورد تعریض و طعن ابی‌العلاء معری نیز قرار گرفته است:

عجبت لكسرى و اشباعهم و غسل الوجوه ببول البقر^{۳۶}

آیا رسم ازدواج با محارم نمی‌توانسته است مثل علامت سؤال در ذهن روزبه مطرح شود؟^{۳۷} علاوه بر آن عدالت و مهر آرمان هر جوان و هر انسانی است. سرکوب خونین



مزدکیان توسط خسرو اول، فضای اجتماعی و سیاسی ناشی از آن سرکوب، نفس مطرح شدن پرسشها و تردیدهای توسط مزدک در آئین زردشت می‌توانسته است زمینه منطقی طرح آن‌گونه پرسشها و تشکیکها توسط روزبه باشد. گرچه برخی محققین بدون این که مستند قابل قبول و حتی کوچکترین مستند قابل ذکری را مطرح کنند. از مزدکی بودن روزبه در دوره نخست زندگی‌اش در ایران سخن گفته‌اند.^{۳۸}

نکته دیگری که برانگیزه روزبه در جستجوی مسائل می‌افزود. شیوه پدر روزبه - دهقان جی - بود که برغم مهر و دوستی بسیار که روزبه را مثل دختران جوان در خانه نگاه می‌داشت و عملاً سدی در راه جستجو و شناخت و آشنایی او با جامعه فراهم کرده بود. سلمان از خانه ماندنش تعبیر به زندانی بودن در خانه نموده است. آیا پدر روزبه نگران فرزند عزیز خود بوده و نمی‌خواست است در معرض دنیای پرتحول و شبهه برانگیز خارج خانه قرار گیرد؟ از سوی دیگر او از طرف پدرش مسؤول نگرهبانی از آتش است که نمیرد. دهقان جی بدون توجه به آتش سوزان دیرینی که در جان پسرش شعله می‌کشد، بدون دغدغه نسبت به فرو مردن چنان آتشی روزبه را نگرهبان جسم آتش و صورت آتش کرده بود.

دهقان جی، به عنوان کارگزار حکومت، نگران بوده است که مبادا فرزندش گامی بردارد یا باوری پیدا کند که مخالف و مغایر موقعیت او باشد. راه آسان؛ یعنی حبس روزبه در خانه را برگزیده است. گاهی هم اگر به ضرورت، روزبه از خانه بیرون می‌رود او با دغدغه در انتظار فرزند می‌ماند.

نکته بسیار با اهمیت، مسؤولیت سلمان در نگرهبانی از آتش است. او به صراحت می‌گوید آن چنان در آئین زردشت کوشید تا نگرهبان آتش شد. برای نگرهبانی آتش یا به تعبیر متون کهن آذربان می‌توان دو فرض را در نظر گرفت:

۱- سلمان از آتشکده خانوادگی خود نگرهبانی می‌کرده است، ۲- او نگرهبان آتشکده جی بوده است. چنانکه می‌دانیم ایرانیان هم آتشکده خانوادگی داشتند و در خانه خود آتش افروخته‌ای را پاس می‌داشتند و نیایش می‌کردند و هم آتشکده‌های شهر و منطقه خویش که برخی از آنان شهرت بسیار داشته‌اند. نکته جالب این است که آتشکده خانوادگی در یونان و رم و هند نیز وجود داشته است. «تجسم آتش خانواده یا اجاق خانواده در یونان باستان الهه

هستیا Hestia بود. هستیا خواهر زئوس خدای خدایان به شمار می‌رفت. پدرش کرنوس Cronus و مادرش را Rea بود. وی الهه و دوشیزه‌ای بود که برخلاف زن - خدایان دیگر یونانی که تجسم مطلق شهوت‌رانی و افراط در امور شهوانی و بی‌عفتی بودند، تجسم شرم و عفت به شمار می‌رفت... در آغاز معبد هستیا، همان پرستش گاه‌های خانوادگی بود. هر خانواده‌ای دارای پرستشگاهی بود که آتش مقدس در آن همواره فروزان بود. چون فردی از خانواده ازدواج کرده و تشکیل کانون خانوادگی جدیدی می‌داد، طی مراسمی، شعله‌ای از آتش خانوادگی را بدو می‌دادند تا آتش کانون تازه را با آن بیفزود. اما هنگامی که در تمدن و مدنیت اقوام آریایی، چون هند، ایران، یونان و روم طلیعه شهرنشینی آشکار گشت و خانواده گرد هم آمده، تشکیل اجتماعات بزرگی را دادند، آتشگاه‌ها و معابد بزرگ برپا شد.^{۳۹}

در روم الهه آتش خانوادگی، وستا نام داشت. در آتشگاه‌های خانوادگی و آتشکده‌های بزرگ،^{۴۰} در هند برای آتش Ngne آگنی یا آگنی Agni سه جایگاه قائل بودند. از این رو یکی از القاب آگنی در هند، تریش دشت Trishazashtha می‌باشد... آتش دارنده سه جایگاه است. جایی در آسمان، جایی در زمین و جایی میانه آبها. هندوان آتش را ائی‌ئی Atithi می‌خوانند؛ یعنی مهمان، در واقع آتشی که در آتشگاه هر خانواده‌ای می‌سوخت، هم عنوان مهمان را داشت، چون ساکنان خانه موظف بودند با کمال جدیت و کوشایی از آن پرستاری و پذیرایی کنند.^{۴۱}

در خرده اوستا به نگهداری از آتش اشاره شده است که برنا و دانایی به نگهداری آتش گماشته می‌شوند. علاوه بر آن چنانکه در آتش نیایش آمده است، می‌توان دریافت که به آتشکده خانوادگی توجه شده است.

«سزوار و برازنده نیایش باشی درخانه مردمان... برنایی به نگهداری تو گماشته شود، دانایی به نگهداری تو گماشته شود، ای آذر ای آفریده اهورمزدا، فروزان باش در این خانه، فروزان باش در این خانه تا دیر زمان، تا رستاخیز بزرگ...»^{۴۲}

با توجه به جوانی روزبه و این که به صراحت می‌گوید پدرش از سر مهر او را در خانه نگهداری می‌کرد. می‌توان احتمال داد که مراد از نگهداری آتش توسط روزبه، نگهداری آتش خانوادگی بوده است. روزبه می‌بایست ساعت به ساعت به آتش سرکشی کند تا نمیرد. علاوه بر نگهداری از آتش، او در خانه شاهد آتش نیایش نیز بوده است. در خرده اوستا از نیایش‌های



پنجگانه به گاه بامداد و نیمروز و پسین و شب و نیمه شب صحبت شده است.^{۴۳} علاوه بر آن در یسنه، هات (۶۲) نیایشی ذکر شده است که معمولاً بندهایی از آن به عنوان آتش نیایش خوانده می‌شده است. شباهت قابل ملاحظه‌ای نیز بین این یسنه و خرده اوستا وجود دارد. «ای آذر اهوره مزدا! ... برنایی به نگاهبانی تو گماشته باد! (دین) آگاهی به نگاهبانی تو گماشته باد... تا تو در این خانمان فروزان باشی. تا تو همواره در این خانمان فروزان باشی. تا تو در این خانمان روشن باشی...»^{۴۴}

روزبه، تلاش تمام داشت تا آئین مزدیستا را چنانکه بایست دریابد. نگهبانی آتش خانوادگی نشانه‌ای از تلاش همواره او بود. اما دغدغه‌های بسیار نیز در جان او شکفته بود.

پسر انسان

پسر انسان، تعبیری که عیسی مسیح - علیه‌السلام - برای بیان آوارگی خود بکار برده است. در باب ۸ انجیل متی آمده است: «عیسی بدو گفت رو باهان را سوراخها و مرغان هوا را آشیانها است. لیکن پسر انسان را جای سر نهادن نیست.»^{۴۵} زندگی مسیح و کلمات او تبیین شوق انگیزی از مهر، عدالت، راستی و ایثار است. در گفتگوی تاریخی که پیلاطس با مسیح داشت، گویی تمام آئین مسیحیت وقتی از سرچشمه درست و وحی جوشیده است در عبارتی از مسیح موج می‌زند. «عیسی جواب داد... از این جهت من متولد شدم و به جهت این در جهان آمدم تا به راستی شهادت دهم و هر که از راستی است سخن مرا می‌شنود، پیلاطس به او گفت راستی چیست؟...»^{۴۶}

راستی دغدغه همواره انسان بوده و هست. مراد انسانی است که به حقیقت می‌اندیشد و در جستجوی یقین گمشده و طمأنینه جان خویش است. به قول حافظ این ندا را شنیده است که:

تورا ز کنگره عرش می‌زنند صغیر ندانمت که درین دامگه چه افتادست
که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است

شکوه و رونق زندگی دهقان جی برای روزبه جلوه‌ای نداشت. آتش همواره فروزان آتشکده خانگی نیز به شعله فروزان دل و اندیشه او مددی نمی‌رسانید. خانه‌نشینی اجباری او،

آتش خواست و جستجو را در او تیزتر می نمود.

گرچه زندانی بودن روزبه در خانه، البته از سر مهر و لطف پدر، در صورت ظاهر ممکن است نشانه‌ای باشد که دهقان نگران بوده است مبادا گزندگی به جان فرزندش برسد. اما در واقعیت امر، می‌تواند اماره‌ای بر دغدغه او نسبت به روح جستجوگر روزبه باشد. بدون تردید دهقان جی بخوبی می‌دانسته است که روح ناآرام حقیقت‌جویی روزبه به مثابه مرغی است که سر بر قفس می‌کوبد. او می‌دانست که رواج اندیشه‌های مختلف، اندیشه مزدکی که گرچه بر خشن‌ترین وجه سرکوب شده بود اما بدیهی است که بذره‌های اندیشه مزدک نابود نشده بود. عدالت مضمون و مقوله‌ای است که هیچگاه کهنه نمی‌شود. اندیشه دینی مسیحیت نیز در ایران رواج داشت، آتشکده خانگی همواره فروزان دهقان جی نشانه روشنی است که او زردشتی دیندار و مؤدب به آداب زردشتی‌گری بوده است. آیا دهقان جی این دغدغه را نداشته است که مبادا روزبه در تماس و ارتباط یا آشنایی با دنیای برون خانه، اندیشه و باورش رنگی دیگر بگیرد و یا تبدل پذیرد؟

زمینه‌ای فراهم می‌شود. همزمان با گام نهادن به بیرون خانه، روزبه از درون نیز گامی به سوی برون جان خود برمی‌دارد. روزبه می‌گوید: «پدرش اراضی کشاورزی بسیاری داشت. او خود مشغول کار دیگری بود. به من گفت: برو و به املاک سرکشی کن. این سرکشی بطول هم نیانجامد. زیرا تو از آن اراضی و آب و درخت مهمتری! از خانه خارج شدم که به اراضی پدرم سر بزنم. گذرم به کنیسه‌ای افتاد.»^{۴۷} در ترجمه رفیع‌الدین اسحاق بن محمد همدانی، کنیسه، کلیسا ترجمه شده است: «در راه که می‌رفتم مرا کلیسایی پیش آمد، آوازی و غلبه‌ای از آن کلیسیا شنیدم، مرا هوس برخاست تا فرود آیم و بروم به کلیسا و تماشای نصاری کنم. چون در رفتم به میان ایشان، بعضی را دیدم انجیل می‌خواندند و بعضی را دیدم که دعا و تضرع می‌کردند و بعضی را دیدم که به نماز مشغول بودند، مرا آن حالت از ایشان خوش آمد، شغل پدر و مزرعه فراموش کردم. با ایشان بنشستم و پرسیدم که دین شما دین کیست؟ گفتند دین عیسی - علیه‌السلام - است و دیگر پرسیدم که اهل این دین کجا بیشتر باشند و اصل دین کجا بیشتر باشد؟ گفتند در شام. آنکه مرا هوس دین ترسائی برخاست و آتش پرستیدن بر دل من سرد شد و با ایشان مشغول شدم تا نزدیک شب درآمد.»^{۴۸}



پیداست ابن اسحاق کنیسه را به عنوان معبد مسیحیان بکار برده است.^{۴۹} ریشه این واژه از واژه آرامی Kenas یا سریانی Knas به معنای فراهم آمدن و جمع شدن است. از این رو محل جمع شدن برای عبادت را کنیسه خوانده‌اند. در اکدی قدیم dd, Acadian و این واژه یعنی KNS و Kanasun به معنای خم شدن و تعظیم کردن نیز آمده است.^{۵۰} از چگونگی واقعه اطلاع دقیقی در دست نیست. تنها می‌توان دریافت که نماز و نیایش و کلمات مسیحیان روزبه را دگرگون می‌کند. او ظرفیت و زمینه‌ای مناسب برای دگرگون شدن داشت. آن کلمات مثل بارش باران بر صحرای سبز به او آرامش دیگر می‌بخشد. آغاز سیر و سلوک روزبه است برای پرواز از غربت غربی خویش.^{۵۱} در کتاب اکمال‌الدین، شیخ صدوق، شکل آشنایی و رویارویی روزبه با مسیحیان به طریق متفاوتی ذکر شده است.

شیخ صدوق به نقل از علی بن مهزیار، به نقل از پدر علی بن مهزیار، از امام موسی بن جعفر - علیهما السلام - نقل می‌کند که: روزبه همراه پدرش در روز عید به صومعه‌ای می‌رود. می‌بیند فردی در صومعه فریاد می‌زند که: اشهد أن لا اله الا الله و أن عیسی روح الله و أن محمداً حبیب الله. نام محمد - ص - و وصف او در تار و پود و گوشت و خون سلمان رسوخ می‌کند، به گونه‌ای که دیگر میلی به غذا و آشامیدنی نمی‌یابد...^{۵۲}

بهرحال روایت اسلام سلمان، یکی از روایت‌های مشهور است که در کتب شیعی بدان توجه شده است. البته به نظر، زمانی علی بن مهزیار جزء راویان متأخر حدیث سلمان قرار می‌گیرد.^{۵۳} نکته قابل توجه این است که لویی ماسینیون در نقل خبر سلمان و شنیدن مواعظ راهب در کهف در پاورقی اشاره‌ای به لفظ فارقلیط یا Paraclet می‌نماید.^{۵۴}

این واژه یک واژه کلیدی است، فارقلیط که معرب واژه یونانی Parakletos به معنای تسلی بخش یا شفیع آمده است. کسی است که مسیح موعود را خبر داده است. چنانکه مانی نیز خود را فارقلیط می‌خواند.

امام فخر رازی در تفسیر خود در ذیل آیه ۶ سوره صف:

«و اذ قال عیسی بن مریم یا بنی اسرائیل انی رسول الله الیکم مصدقاً لما بین

یدی من التوریه و مبشراً برسول یأتی من بعدی اسمہ أحمد...»

عبارتی و آیاتی را از باب ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ انجیل یوحنا نقل می‌کند که در آن آیات مسیح

- علیهما السلام - به آمدن فارقلیط و تسلی دهنده - نجات دهنده - بشارت می‌دهد.^{۵۵} نکته قابل

توجه این است که این واژه در ترجمه‌های فارسی به «تسلی دهنده» و در ترجمه عربی به «المعزّی» تبدیل شده است. در ترجمه سریانی کتاب مقدس، این واژه فارقلیط حفظ شده است. در باب ۱۴ انجیل یوحنا در ترجمه فارسی آمده است: «لیکن تسلی دهنده؛ یعنی روح القدس که پدر او را به اسم من می‌فرستد. او همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه به شما گفتیم به یاد شما خواهد آورد»^{۵۶} و «لیکن چون تسلی دهنده که او را از جانب پدر نزد شما می‌فرستم آید؛ یعنی روح راستی که از پدر صادر می‌گردد، او بر من شهادت خواهد داد.»^{۵۷}

آیا روزبه در آن کنیسه در شنیدن آیات انجیل، نام فارقلیط - احمد - را شنیده است؟ آیا مسیحیان به لحاظ دشواری‌ها مدام آیات امید روشن نسبت به آینده را زمزمه می‌کرده‌اند؟ چنانکه اشاره شد، از جزئیات اطلاع دقیقی نداریم اما می‌دانیم همین ملاقات موجب شد تا آتش دیگری در جان روزبه شعله برافروزد و آتش آئین مزدیستا و باور اونسبت بدان آتش و آیین، در درونش افسرده شود.

پی نوشتها:

۱- طبری می‌گوید قباد (کواد) در سر راه خود به نزد خاقان در نیشابور با راهنمایی زرمهر فرزند سوخرا، قباد با نیواندخت دختر دهقان نیشابور ازدواج می‌کند. نگاه کنید به: نولدکه، تاریخ ایرانیان و عربها، ص ۲۱۱ تا ۲۱۲ و نیز، مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۴۰

فردوسی نیز گفتگوی قباد با دهقان را نقل کرده است. دهقان می‌گوید نژادش به فریدون می‌رسد:

ز دهقان بپرسید آنگه قباد که ای نیکبخت از که داری نژاد

بدو گفت کز آفریدون گرد که از تخم ضحاک شاهی ببرد

نگاه کنید به: شاهنامه فردوسی، به تصحیح رستم علی اوف (مسکو، ۱۹۷۰ م.) ج ۸، ص ۴۰ پادشاهی قباد، بیت ۱۷۹ و ۱۸۰

اخبار الطوال، ص ۶۵

نکته قابل توجه این است که دینوری دهقان را اهل قریه‌ای در نزدیکی اهواز و اصفهان می‌داند. بغدادی در ترجمه شاهنامه دختر را از خانواده دهقانی اهل اردستان در نزدیکی اصفهان معرفی می‌کند. فردوسی نیز دهقان را منطقه‌ای نزدیک اهواز می‌داند.

۲- تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم میلادی، ترجمه کریم کشاورز (تهران: پیام، ۱۳۵۴) ص ۸۵

۳- ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۶۸ و ۱۶۹



- ۴- ر. گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه دکتر محمد معین (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۵) ص ۳۷۶
- ۵- ولف، در فرهنگ شاهنامه خود دهقان را رئیس ده (dorfherr) و مالک بزرگ زمین یا زمیندار بزرگ مطرح کرده است. Grundbesitzer نگاه کنید به: (berlin, 1935). *Glossar zu firdosis schahname, fritz wolff.* p:406
- ۶- ا. ی. برتلس، ناصر خسرو و اسماعیلیان، ترجمه یحیی آرین پور (تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶) ص ۲۷ و ۲۸
- ۷- ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی (تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۶۶) ج ۱، ص ۱۹۳
- ۸- داستان رستم و سهراب، مقدمه مینوی، ص ۹
- ۹- مجتبی مینوی، تاریخ و فرهنگ (تهران: خوارزمی، ۱۳۵۲، ص ۴۹۲)
- ۱۰- بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۳۳۶ و نیز ج ۴۰، ص ۱۶۶ و ۱۶۷
- ۱۱- شاهنامه فردوسی، ج ۸، ص ۳۱۹، پادشاهی هرمزد
- یکی که برآرد بسناگاه گرد
همی خواست هر مزد کزین هر سه مرد
که روزی شوند اندرو ناسپاس
همی بود زایشان دلش پرهراس
به بیهوده بر بند و زندانش ساخت...
بایزد گشسب آن زمان دست آخت
- 12 - Arnold. Toynbee, *A study of history, (abridgment by: D.S. Somervell) Oxford, 1964, P:631*
- 13 - *The cambridge history of Iran, cambrdge university press, 1986 vol:3(1) P:162*
- 14 - *ibid, P:161*
- 15 - *Ibid. P:153*
- ۱۶- تاریخ ایرانیان و عربها، ص ۳۸۸
- ۱۷- کلیله و دمنه، انشای ابوالمعالی نصرالله منشی، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، (تهران: دانشگاه تهران ۱۳۵۵) ص ۴۴ تا ۵۸
- ۱۸- همان، ص ۴۱
- ۱۹- یادگار بزرگمهر، ترجمه دکتر ماهیار نوابی
نگاه کنید به: ماهیار نوابی، مجموعه مقالات، به کوشش محمود طاووسی (شیراز، مؤسسه آسیایی) ج ۱، ص ۳۰۶
- ثعالی انگیزه جستجوی برزویه را به گونه‌ای دیگر ذکر می‌کند. می‌نویسد: در دربار انوشیروان ۱۲۰ طیب از ملیت‌های مختلف، ایرانی و رومی و هندی وجود داشتند که برزویه برجسته‌ترین آنان بود. برزویه بیش از همه طبیبان، اهل جستجو و پژوهش در کتب بود. به مطلبی برمی‌خورد که در کوه‌های هند درخت شگفتی وجود دارد که آن درخت این خاصیت را دارد که مردگان را زندگی می‌بخشد. این موضوع در ذهن برزویه همواره دوران می‌کند و او در جستجوی چنین درخت یا داروی شفابخشی - مهرگیاه - به هند می‌رود. پیرمردی به او می‌گوید:

حفظت شیئا و غابت عنك اشیاء! آن درخت رمزی است، مراد از کوه دانشمندانند و درخت کلام آنان است و مردگان، نادان‌هایند و تمامی آن حکمت‌های زندگی بخش در کلیله و دمنه است.

نگاه کنید به: الثعالبی، غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم، به کوشش و ترجمه فرانسوی زوتنبرگ (پاریس 1909, linprimerie-nationale) ص ۶۲۹ و ۶۳۰

این نکته نیز شلیسته توجه است که در متن عربی مقدمه برزویه، تفاوت‌هایی با متن ترجمه نصرالله منشی مشاهده می‌شود. نگاه کنید به: عبدالله بن مقفع، آثار ابن مقفع (بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۹۸۹ م.) ص ۶۶ و ۶۷

دکتر زرین کوب احتمال داده‌اند مقدمه منسوب به برزویه ممکن است تا حدی نیز انعکاس ناخرسندی‌های عبدالله بن مقفع در عهد عباسی باشد.

نگاه کنید به: دکتر عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴) ص ۴۹۹ و ۵۰۰

۲۰- در داستان زندگی سلمان، او درباره پیشینه زردستی بودن خویش می‌گوید:

«واجتهدت فی المجوسیة حتی كنت قطن النار الذی یوقدها لایترکها تخبو ساعة.»

نگاه کنید به: ابن اسحاق، سیره النبی، ج ۱، ص ۱۳۹ و ابن هشام، ج ۱، ص ۲۲۸ و ۲۲۹ و تاریخ بغداد ج ۱، ص ۱۶۵ و ذکر اخبار اصفهان ج ۱، ص ۴۹ و البداء و التاریخ، ج ۵، ص ۱۱۰ و ابی هیثم اصفهانی، دلائل النبوه ج ۱، ص ۲۵۹ و ابن کثیر، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۹۶ و ۲۹۷ و الطبقات الکبیر، ج ۴، ص ۵۳ و صفة الصفوة، ج ۱، ص ۵۲۳ و کتاب الثقات، ج ۱، ص ۲۴۹ و طبقات المحدثین باصفهان ج ۱، ص ۲۰۹ و نهایة المسؤل فی روایة الرسول، ج ۱، ص ۳۶۴

۲۱- در فصل ۳۷ ارداویراف نامه آمده است:

۱- و دیدم روان مردی چند و زنی چند که نگونسار آویخته شده بودند ۲- تن ایشان را مار و کژدم و دیگر خرفستران می‌جویدند ۳- و پرسیدم و این روان کدام مردمان است ۴- سروش اهلو و آذرایزد گفتند: «این روان آن مردمانی است که در گیتی پرهیز آب و آتش نکردند و ایمنی به آب و آتش بردند و آگاهانه آتش را کشتند.»

نگاه کنید به: ارداویراف نامه، فیلیپ ژینیو، ترجمه ژاله آموزگار (تهران، انتشارات معین، ۱۳۷۲)، ص ۶۹

۲۲- ابن منظور و فیروزآبادی مجوس را معرب منج کوش؛ یعنی کسی که گوش‌های کوچک دارد عنوان کرده‌اند؛ نوشته‌اند نخستین کسی که آئین مجوس را مطرح کرد گوش‌های کوچکی داشت!

نگاه کنید به: لسان العرب، ج ۱۳، ص ۲۱ و قاموس المحيط، ج ۲، ص ۳۶۵ و المنجد.

P.G.W. Glare:

۲۳- برهان قاطع، ج ۴، ص ۱۹۶۹ و

Oxford Latin dictionary, (Oxford, 1992) P:1065

۲۴- بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۷ و ص ۳۴۸

۲۵- تاریخ دمشق، ج ۱۰، ص ۲۹؛ حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۱۹۰؛ تهذیب الکیمال فی اسماء الرجال، ج ۱۱، ص ۲۴۸

۲۶- ارداویراف نامه، ص ۹۴

۲۷- دکتر عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴) ص ۴۸۵



۲۸- اوستا، گزارش و پژوهش جلیل دولتخواه (تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۷۰) ج ۱، ص ۱۶۶ و نیز ص ۱۲۹ و ۹۸ و ۱۰۹ و ج ۲، ص ۴۰۳ و ۵۹۱ و ۶۳۴

۲۹- همان، ج ۱، یشتها، تیریش، ص ۳۳۳ و ۳۳۴ و نیز ص ۳۳۰ و ۳۳۱

۳۰- هاشم رضی، فرهنگ نامهای اوستا (تهران، سازمان انتشارات فروهر، ۱۳۴۶) ج ۱، ص ۳۶۸

۳۱- مهرداد بهار، پژوهشی در اساطیر ایران (تهران، توس، ۱۳۶۲) پاره نخست، ص ۳۱

۳۲- در دائرةالمعارف دین، در ذیل اسب *Horse*، در بررسی ادیان یا باورهای پیشینیان به موارد متعددی اشاره شده است. از جمله نقشی که اسب دریاور و زندگی مردم آسیای مرکزی داشته است، نگاه کنید به:

Mircea, Eliade, The Encyclopedia of Religion, (New York, Macmillan, 1987)

Voll: 6, P: 463-468 and voll: 7, P:238-245

۳۳- رخس آسیبی دو رنگ است، سپید و سرخ:

تنش پر نگار از کران تا کران چو داغ گل سرخ بر زعفران

رخس رستم را از نزدیک شدن ازدها در هفتخوان آگاه می‌کند. در خوان نخست او با شیر می‌جنگد، رستم با او سخن می‌گوید:

چنین گفت با رخس کای نیک کار مکن سستی اندرگه کارزار

چنان گرم شد رخس آتش گهر که گفתי برآمد ز پهلوش پر

ویژگی‌هایی که در شاهنامه در توصیف رخس آمده است شباهت شگفتی به توصیف کرده سوم بند ۱۰ دین یشت دارد. نگاه کنید به اوستا، ج ۱، ص ۴۶۳

شبرنگ اسب سیاوش نیز سرنوشتی شگفت دارد. سیاوش در آستانه قربانی شدن با او سخن می‌گوید:

خروشان سرش را به بر درگرفت عذار و فسارش ز سر برگرفت

به گوش اندرش گفت رازی دراز که بیدار دل باش و با کس مساز

نگاه کنید به: شاهنامه، به کوشش خالقی مطلق، (تهران: روزبهان، ۱۳۷۰)؛ ج ۲، ص ۳۴۷ (داستان سیاوش، بیت ۲۱۴۸ و ۲۱۴۹)

۳۴- شمس‌الدین محمد بن احمد بن عثمان الذهبی، سیر اعلام النبلاء، تحقیق صلاح‌الدین المنجد، (مصر، دارالمعارف، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۸۶ تا ۳۸۹)

البته وقتی ذهبی حدیث را منکر تلقی می‌کند، متعین نیست که آیا تمامی اجزاء حدیث مورد نظر او بوده است یا بخشی از آن، ذهبی، عبدالله بن عبدالقدوس را که روایت از طریق او نقل شده است، متروک می‌داند.

منابع معروف رجالی، مانند اسدالغابه، صفة الصفوه، الاصابه، الاستیعاب، الانساب و کتاب الجرح و التعديل و معجم رجال الحدیث هیچگونه اشاره‌ای به عبدالله بن عبدالقدوس الرازی نشده است. سکوت منابع رجالی می‌تواند مؤید اشاره و نظر ذهبی باشد.

نظامی در وصف شیدز سروده است:

سبق برده ز وهم فیلسوفان چو مرغابی نترسد ز آب طوفان

زمانه گردش و اندیشه رفتار چو شب کاراگه و چون صبح بیدار

۳۵- نهاده نام آن شبرنگ شب‌دیز برو عاشق‌تر از مرغ شب‌آویز
۳۵- اوستا، ج ۲، ص ۸۶۸...

«سپس تن و جامه آلوده خویش را چهار بار با گمیز- بول‌گاو- و دوبار با آب آفریده بغ بشوید.»
۳۶- طه حسین و مصطفی سقا و ابراهیم الایبیری و... تعریف القدمات بابی العلاء (قاهره: الدار العربیة للنشر و الطباعه ۱۹۶۵ م: ۱۳۸۵ هـ) ص ۱۸۷ البته این نکته قابل توجه است که این شعر بسیار معروف ابی العلاء در دیوان لزوم ما لایلزوم که در سه جلد توسط ندیم عدی تصحیح شده است نیامده است.
۳۷- در ارداویراف نامه، از صفت خواهران ویراز صحبت شده که: هر هفت خواهران برای ویراز همچون زن بودند.

نگاه کنید به: ارداویراف نامه، ص ۴۳

۳۸- احسان طبری، برخی بررسیها درباره جهان‌بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران، ص ۱۴۸ احتمال مزدکی بودن یا سیاسی بودن علت مهاجرت روزبه توسط آقای شاملو هم مطرح شده است. نگاه کنید به: کتاب کوچه، ج ۷، ص ۱۱۴۵، نویسنده معتقد است مهاجرت سلمان علل سیاسی داشته است. چنانکه گفته شد این نظریه‌ها یا احتمال‌ها چون پشتوانه پژوهشی و نیز مستندی ندارند، اعتباری هم ندارند.

۳۹- فرهنگ اعلام اوستا، ج ۱، ص ۳۰ و ۳۱

۴۰- همان، ص ۳۴

۴۱- همان، ص ۳۸ و ۳۹

۴۲- خرده اوستا، گزارش دکتر حسین وحیدی، (تهران: بنیاد فرهنگی سرن سروشیان، ۱۳۶۸) ص ۳۲ و ۳۳
گزارش آقای دکتر وحیدی با گزارش آقای دولتخواه، تفاوت‌های قابل توجهی دارد. نگاه کنید به: اوستا، ج ۲، ص ۵۷۷ تا ۶۵۰ (دفتر پنجم، خرده اوستا)

۴۳- خرده اوستا، ص ۱۰ (سروش واژ)

۴۴- اوستا، ج ۱، ص ۲۴۰ و ۲۴۱

۴۵- انجیل متی، باب ۸، آیه ۲۱

تعبیر پسر انسان در کتاب اعمال رسولان، باب ۷ آیه ۵۶، در کتاب خرقیال نبی نیز این تعبیر آمده است، که مرا گفت ای پسر انسان بر پایهای خود بایست تا با تو سخن گویم...
نگاه کنید به کتاب خرقیال نبی، باب ۲، آیه ۱ و باب ۳، آیه ۱...

۴۶- انجیل یوحنا، باب ۱۸، آیه ۳۸

۴۷- ابن اسحاق، سیره النبی، ج ۱، ص ۱۳۹ و ۱۴۰

۴۸- سیرت رسول الله، ترجمه و انشای رفیع‌الدین اسحاق بن محمد همدانی، به تصحیح دکتر اصغر مهدوی (تهران: خوارزمی، ۱۳۶۱) ج ۱، ص ۱۹۰

۴۹- در اقرب الموارد کنیسه به عنوان معبد مسیحیان، کنیس: معبد یهودیان، جامع، معبد مسلمان، هیکل: به عنوان معبد بت پرستان مطرح شده که در زمان نویسند، سعید الخوری الشرتونی اللبنانی، بکار می‌رود. نگاه کنید به:

اقرب الموارد، ج ۲، ص ۱۱۰۷



فیروزآبادی در قاموس، کنیسه را اعم از معبد یهودیان و مسیحیان و کفار تلقی می‌کند. نگاه کنیه به: القاموس المحيط، ج ۲، ص ۳۶۰
ابن منظور در لسان العرب، کنیسه را معبد یهودیان و معرب کنشت می‌داند. از قول جوهری نقل می‌کند که کنیسه معبد مسیحیان است. نگاه کنید به: لسان العرب ج ۱۲، ص ۱۶۶.
۵۰- دکتر محمد جواد مشکور، فرهنگ تطبیقی عربی با زبانهای سامی و ایرانی (تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۷) ج ۲، ص ۷۷۹
۵۱- این تعبیر را هانری کرین در مورد سلمان بکار برده و او را صورت نوعی «غریب» دانسته است.
نگاه کنید به: *Henry corbin, en Islam iranien,*

(Gallimard, 1971) Tome 1: le shiisme duodecimain, p: 170-171, 264

Ihid, tome 11, p:11

۵۲- کمال‌الدین و تمام النعمه، ص ۱۶۲، و بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۵۵
علی بن مهزیار، از دید رجال حدیث، فردی مورد وثوق تلقی می‌شود. روایات بسیاری نیز از قول او در کتب روایی شیعه آمده است. غیر از باور داشتن به ثقه بودن علی بن مهزیار، دلیل دیگری برای پذیرش قول او در دست نیست. در مورد علی بن مهزیار نگاه کنید به:
معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۱۹۲ تا ۲۰۵
و رجال النجاشی، ج ۲، ص ۷۴ تا ۷۶
نکته قابل توجه در رجال نجاشی اشاره به مسیحی بودن پدر علی بن مهزیار است که مسلمان می‌شود. می‌گوید گفته شده است که علی نیز در کودکی اسلام آورد.
۵۳- روایت یا خبر سلمان هفت یا هشت نوع نقل شده است:
۱- روایت ابی اسحق السبعی (در گذشته در سال ۱۲۷ هـ)
۲- روایت اسماعیل السدی (در گذشته در سال ۱۲۷ هـ)
۳- روایت عبیدالمکتب (در گذشته در سال ۱۴۰ هـ)
۴- روایت ابن اسحاق (در گذشته در سال ۱۵۰ هـ)
۵- روایت عبدالملک الخثعمی (در گذشته در سال ۱۸۰ هـ)
۶- روایت سیار العتری (در گذشته در سال ۱۹۹ هـ)
۷- روایت علی بن مهزیار (در گذشته در سال ۲۱۰ هـ)
نگاه کنید به: شخصیات قلقه فی الاسلام، ص ۱۳

54 - *Salman palc p: 14*

۵۵- امام فخر رازی، التفسیر الکبیر، (بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۵ هـ- ۱۹۸۵ م.) ج ۲۹، ص ۳۱۴ و ۳۱۵

۵۶- انجیل یوحنا، باب ۱۴، آیه ۲۷

۵۷- همان، باب ۱۵، آیه ۲۷